

گفت وگو با قاتلی که سرگذشت عجیبی دارد

شیطان شیشه‌ای!

اوزن باردار ۱۶ ساله اش را یک سال بعد از طلاق همسر اولش به قتل رساند



پدر قاتل دختر ۱۶ ساله

شمال کشور از دواج کرده بود. از من خواست با پرایدم او و خانواده اش را به شمال ببرم تا مراسم عقد کنار را برگزار کنند و بعد دوباره آن‌ها را به مشهد بازگردانم و گریه ام را بگیرم. من هم با او رفتم. حدود یک هفته در شمال بودیم که خانواده عروس فهمیدند من همسر مرا طلاق داده‌ام. آن‌ها گفتند همین جا تو را داماد می‌کنیم. بعد هم «ف» دختر ۱۵ ساله‌ای را به من معرفی کردند که طی چند روز مراسم عقد کنار ما هم برگزار شد و ما هم به مشهد برگشتیم.

آن دختر می‌دانست تو به مواد مخدر صنعتی اعتیاد داری؟ ابتدا نمی‌دانست ولی در طول یک هفته‌ای که در شمال بودیم متوجه شد.

اعتراض نکرد؟ نه! چون پدر خودش و اطرافیانش درگیر این مواد شیطانی بودند.

در واقع او می‌خواست از جنگ آن‌ها فرار کند که در دام من افتاد.

باز هم به همان خانه‌ای برگشتی که پدرت ساخته بود؟ نه، این بار پدرم آن‌خانه را اجاره داد و در یک مکان دیگر منزلی برایم اجاره کرد تا از آن محیط دور شوم ولی فایده‌ای نداشت...

چرا؟ چون من همچنان به مصرف شیشه و کریستال ادامه دادم و هر روز اوضاع زندگی‌ام بدتر می‌شد. به طوری که نمی‌توانستم مخارج روزانه زندگی‌ام را تامین کنم.

همسر ۱۵ ساله‌ات را از دست دادی؟ به کسی به این شرایط رضایت نداد. ولی کاری از دست او بر نمی‌آمد. همسرم باردار بود و تنها به تولد فرزندش می‌اندیشید. او و بچه‌های شیرینی داشت، مدام عکس‌های مادرانی را که فرزندشان را در آغوش گرفته بودند یا هیچان نگاه می‌کرد و آرزو داشت روزی فرزندش را با لباس‌های شیک تصور کند و او را به آغوش بکشد.

ماجرای قتل چگونه رخ داد؟ گفتیم که مواد مخدر صنعتی خود شیطان است. این شیطان در همه وجودم رخنه کرده بود و من از خودم اراده‌ای نداشتم. حتی هنگامی که پرایدم دچار نقص فنی شد، هزینه‌های تعمیر آن را نمی‌توانستم تامین کنم به همین دلیل در خانه فقط یک «شیطان شیشه‌ای» بودم تا این که روز حادثه همسرم از من تقاضای پول کرد. او حالا دیگر ۱۶ سال داشت و چنین هشت ماهه‌اش را آماده تولد می‌دید، به من گفت: «می‌لای پول بده تا آن اسباب بازی

یا لباس نوزادی (سیسمونی) بخرم که اگر فرزندم متولد شد لباس و اسباب بازی داشته باشد! ولی من از این کلام او سخت برآشفتم چرا که انتظار نداشتم در این شرایط از من تقاضای پول کند. دخترم «سوگند» هم در گوشه اتاق ساکت نشسته بود که به من حالت عصبانیت، همسرم را کتک زد و به طرف در حمام هل دادم به گونه‌ای که

سابقه خیر

گزارش خراسان حاکی است: دوازدهم تیر گذشته، مرد ۳۳ ساله‌ای همسر باردارش را به مرکز درمانی رساند و مدعی شده‌ال او در منزل وخیم شده است ولی پزشکان در حالی تشخیص دادند زن ۱۶ ساله مورد ضرب و جرح قرار گرفته که چنین هشت ماهه‌وی نیز سقط شد. از سوی دیگر تلاش پزشکان برای نجات وی به نتیجه نرسید و نوز جوان جان خود را از دست داد. طولی نکشید که تحقیقات قضایی توسط قاضی دکتر صادق صفری در این باره آغاز شد و گروه ویژه‌ای از کارآگاهان اداره جنایی به سرپرستی سروان منفرد (افسر پرونده) در حالی همسر مقتوله را بازداشت کردند که وی با ادعای بیماری روحی و روانی عازم بیمارستان روان پزشکی این سیتی مشهد شده بود. این مرد جوان در بازجویی ها به قتل همسرش اعتراف کرد.



تمام دستگاه‌های امدادی، خدماتی و انتظامی را به حالت آماده‌باش درآورده‌اند و برای چند ثانیه لرزاند و اهالی بندرعباس هم آن را احساس کردند. این زمین لرزه در ساعت ۱۳:۴۴ به وقوع پیوست. مرکز این زمین لرزه در فاصله ۴۲ کیلومتری بندرعباس، ۳۲ کیلومتری فیروزکوه، ۳۵ کیلومتری قلعه قاضی و ۴۲ کیلومتری تخت بود. رئیس سازمان مدیریت بحران کشور با اشاره به زلزله در باره جزئیات آن گفت: سازمان مدیریت بحران

بروم ولی من پدرم را هم فریب می‌دادم تا این که بالاخره از رفتارهای غیرطبیعی من خسته شد و به خاطر آبروی خودش، مرا از تعمیرگاه اخراج کرد.

البته پدرم دوست داشت ما هم مانند خودش فردی زحمت کش بار بیاییم و راه کج نرویم اما گوش من بدهکار این حرف‌ها نبود چون با دوستان بزرگ‌تر از خودم معاشرت می‌کردم و از این خودنمایی‌ها مانند مصرف سیگار و سیگار را لذت می‌بردم.

بعد از این ماجرا بیکار شدی؟ نه، پدرم مرا به یک کارگاه تزریق پلاستیک معرفی کرد. یک سال هم آن‌جا کار کردم ولی درآمد زیادی نداشتم چرا که دیگر مخارجم بالا رفته بود و این پول‌های شاگردی کفاف هزینه‌های خوش‌گذرانی و اعتیاد را نمی‌داد. این گونه بود که این شغل را هم رها کردم و به خدمت سربازی رفتم.

از چه زمانی به مصرف مواد مخدر صنعتی روی آوردی؟ زمانی که در تهران خدمت سربازی‌امی گذراندم، هر خاصی ساعتی می‌گرفتم و به محله‌های خلاف می‌رفتم چون با یکی از دوستانم که در تهران کار می‌کرد ارتباط برقرار کردم و با او که شیشه‌ای بود به محله‌های خلاف قدم می‌گذاشتم. وقتی هم دوباره به مشهد بازگشتم دیگر نتوانستم آن را ترک کنم و بدین ترتیب یک «شیطان شیشه‌ای» شدم!

چه زمانی از دواج کردی؟ هفت ماه بعد از آن که از تهران به مشهد آمدم پدرم فهمیده بود که من معتاد شده‌ام و مرا ترغیب کرد ترک کنم تا برایم خانه و زندگی تشکیل بدهد. من هم مدتی داروهای ترک اعتیاد مصرف می‌کردم که پدرم خانه‌ای برایم ساخت و سپس دو دختر به من نشان داد که دختران دوستانش بودند. من هم یکی از آن‌ها را پسندیدم که در محدوده ماسکونت داشتند و این گونه از دواج کردم.

دوباره به مصرف مواد ادامه دادی؟ بله، بعد از از دواج دوباره به سراغ همان دوستان قدیمی رفتم و روزی از نو!

همسرت متوجه اعتیاد ت شد؟ بله، یک ماه بعد فهمید اما پدرم مرا به مرکز ترک اعتیاد (کمپ) برد و هزینه‌های زندگی‌ام را پرداخت تا دنبال مواد نروم. او حتی یک دستگاه پراید برایم خرید تا با آن مسافرکشی کنم...

ولی همچنان مسیر خودت را می‌رفتی؟ غرق در مواد بودم. فقط دو یا سه روز بعد از ترک، دوباره به مصرف ادامه می‌دادم. **زندنان هر رفته‌ای؟** بله، هشت سال از عمرم را پشت میله‌های زندان گذراندم. همسرم می‌گفت: من حاضرم با نان خشک زندگی کنم. هیچ توقعی هم نداشتم اما من در عالم خودم بودم و حتی تولد دخترم «سوگند» را در نمی‌کردم.

بالاخره همسر طلاق گرفت؟ دیگر چاره‌ای نداشت، خسته شده بود. من با آن که مسافرکشی می‌کردم اما فقط مخارج اعتیادم را تامین می‌شد. دخترم نیز در تنگناهای اعتیاد من دست و پا می‌زد. همسرم هیچ گاه رنگ شادی را ندید. تا این که بالاخره بعد از شش سال زندگی مشترک حدود دو سال قبل طلاقش را گرفت و به دنبال سرنوشت خودش رفت اما دخترم سوگند نزد من ماند.

با همسر دومت (مقتول) چگونه آشنا شدی؟ یکی از دوستانم با دختری اهل

یعنی بیشتر رفتار هایت تحت تاثیر دوستان ت بود؟ همین طور است، در محیط‌هایی که به آن پایین شهر می‌گویند نوجوانان بیشتر تحت تاثیر هم سن و سالان خود قرار دارند به همین دلیل هم در برخی از محلات خلافتکاری، اعتیاد و سرقت شیوع دارد.

اولین خلافتی را که با تاسی از دوستان ت انجام دادی چه بود؟ همه خلافتکاری‌هایم را با دوستانم انجام می‌دادم اما اولین بار سیگار را همین دوستانم لای انگشتانم گذاشتند و من در کودکی سیگاری شدم.

کجا سیگار می‌کشیدید؟ در سرویس بهداشتی مدرسه! به محض این که زنگ تفریح به صدا درمی‌آمد با اشاره همکلاسی‌هایم که در سال اول راهنمایی بودیم به طرف سرویس بهداشتی می‌رفتم و در آن‌جا سیگار می‌کشیدیم که بعد هم به خلاف‌های دیگر رسید.

معلم‌ها متوجه این موضوع نمی‌شدند؟ نه، سرویس بهداشتی آن‌جا جدا بود. ما هم معمولاً در انتهای کلاس می‌نشستیم که بوی دهان مان پراکنده نشود البته سعی می‌کردیم به نحوی این بوهارا نیز از بین ببریم! **پدرت اصرار نمی‌کرد درس بخوانی؟** چرا، او مدام توصیه می‌کرد ولی همواره درگیر مسائل و مشکلات زندگی خودش بود. باید برای خواهرانم هزینه‌ها تامین می‌کرد و مخارج روزانه‌ای پرداخت به همین دلیل فقط در حال کار کردن بود و توجهی به خانواده نداشت.

چند خواهر و برادر هستی؟ سه برادر و شش خواهر دارم. اما همیشه در زندگی از کمبود محبت رنج برده‌ام. در دوران نوجوانی که باید درس زندگی فرامی‌گرفتم متأسفانه سراغ دوستان ناباب رفتم و خودم را به تباهی کشاندم. هر کسی کوچک‌ترین توجهی به من می‌کرد، من هم با او دوست می‌شدم! **بعد از ترک تحصیل چه کردی؟** پدرم چون خودروی سنگین داشت با یکی از تعمیرکاران کامیون آشنا بود و مرا به او معرفی کرد تا حرفه مکانیکی را بیاموزم و در آینده خودم استاد کار شوم. حدود دو سال

در آن‌جا کار کردم اما بعد اخراجم کرد.

دلیل اخراج ت چه بود؟ همین دوستان ناباب! آن زمان آرام آرام مصرف مواد مخدر سنتی از قبیل تریاک و شیر و همچنین مشروبات الکلی را شروع کرده بودم. در ساعات کاری، دوستانم به سراغم می‌آمدند تا به تفریح و مشروب خوری برویم! من هم استاد کارم را به قول معروف فریب می‌دادم و با آن‌ها دنبال خلافتکاری می‌رفتم. آن زمان با درآمدی که داشتم یک دستگاه موتور سیکلت خریدم که همین موتور بالای جانم شد چرا که سریع تر به باغ‌های اطراف جاده سیمان می‌رسیدیم و در آن‌جا بساط بنگ‌کشی و مشروب خوری پهن می‌کردیم. استاد کارم چند بار به پدرم تذکر داد که نگذار من با این دوستان بیرون

سید خلیل سجادپور – او با همان آرزوها و رویاهای شیرین دوران نوجوانی اش به خواستگاری من پاسخ مثبت داد تا شاید روزگار خوبی را تجربه کند اما هیچ‌کس نمی‌دانست که من با «شیطان شیشه‌ای» خو گرفته‌ام و جز او به چیزی نمی‌اندیشم. آن شیطان در همه وجودم لانه کرده بود تا این که روزی...

به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، این‌ها بخشی از اظهارات مرد خطرناکی است که زن ۱۶ ساله باردارش را به خاطر تقاضای خرید اسباب بازی (سیسمونی) در مقابل چشمان حیرت زده دختری خردسال به قتل رساند. او که بعد از ارتکاب این جنایت هولناک، ادعا می‌کرد مواد مخدر صنعتی «شیشه» همان شیطان واقعی است پس از آن که جزئیات قتل همسر ۱۶ ساله باردارش را

در حضور قاضی دکتر صادق صفری تشریح کرد، در گفت وگویی یک ساعته به سوالات خبرنگار خراسان نیز پاسخ داد. این قاتل خطرناک که خود را «شیطان شیشه‌ای» می‌نامید مدعی شد سرگذشت عجیبی دارد که دیگران باید از آن درس عبرت بگیرند.

نامت چیست؟ محمد رضا

چند سال داری؟ ۳۳ ساله هستم.

در مشهد زندگی می‌کنی؟ بله، البته پدرم اهل یکی از شهرهای دیگر شرق استان خراسان رضوی است اما من در مشهد به دنیا آمدم و در جاده سیمان (بولوار رسالت) زندگی می‌کردم.

پدرت چه شغلی دارد؟ او اراننده خودروهای سنگین است و با کامیون مصالح ساختمانی جابه‌جا می‌کند.

درس هم خوانده‌ای؟ بله، تا کلاس سوم راهنمایی تحصیل کردم ولی دیگر ادامه ندادم.

چرا؟ محیطی که در آن زندگی می‌کردم به گونه‌ای بود که دوستانم تا پایان ابتدایی یا راهنمایی درس می‌خواندند و بعد وارد بازار کار می‌شدند. من هم با تبعیت از دوستانم، درس و مدرسه را رها کردم که زودتر به درآمد مالی برسم!



منهم هنگام اعتراف به قتل در حضور قاضی صفری

دستگیری مدیر گروه‌های واتس‌اپی حامی قاچاق

توکلی – مدیر گروه‌های واتس‌اپی حامی عاملان قاچاق انسان و سوخت در جنوب و شرق استان کرمان شناسایی شدند و به چنگ قانون افتادند. به گزارش خراسان، فرمانده انتظامی شهرستان ریگان در تشریح این خبر بیان کرد: مدیر گروه‌های واتس‌اپی حامی قاچاقچیان سوخت و اتباع که با عناوین مختلف اقدام به حمایت و هدایت «خودروهای شوتی» در مناطق جنوب و شرق کرمان می‌کردند توسط کارشناس پلیس فتای این شهرستان رصد و شناسایی شدند. سرهنگ اسحاق دریجانی ادامه داد: در این زمینه با تحقیقات و اقدامات پلیسی چهار متهم دستگیر شدند و تعداد ۱۰ گروه مرتبط با آنان که متن

و تصاویری از خودروهای شوتی حامل کالا و سوخت قاچاق را منتشر و بازنشر می‌کردند کاملاً مسدود شد و این متهمان به مرجع قضایی معرفی و تحویل شدند. این مسئول انتظامی گفت: در همین زمینه طی دستورات مقام قضایی پیگیری‌های لازم برای دستگیری سایر مدیر گروه‌ها نیز در دستور کار قرار دارد. وی با اشاره به این که برخورد با حاملان سوخت قاچاق و دیگر موارد مخل نظم و امنیت با جدیت در دستور کار پلیس قرار دارد، تصریح کرد: افرادی که با تصور پنهان ماندن هویت خود اقدام به ارتکاب جرایم و ناامنی در فضای مجازی می‌کنند تحت رصد پلیس و فتا قرار می‌گیرند و شناسایی و دستگیر خواهند شد.

در امتداد تاریکی

ماجرای عاشقی که ((انتقام جو)) شد!

انتخاب اشتباهم در ازدواج موجب شد زنی همه اموال و دارایی‌هایم را با خودش ببرد و خواهر او نیز با به اجرا گذاشتن مهریه‌اش زندگی مرا در گروگن کند. اکنون نیز... به گزارش روزنامه خراسان مرد ۴۵ ساله با بیان این که در مخمصه عجیبی افتاده‌ام و نمی‌توانم مسیر درست زندگی را بیابم به کارشناس اجتماعی کلانتری طبرسی شمالی مشهد گفت: ۲۰ سال قبل عاشق یکی از بستگان دور پدری‌ام شدم و به طور پنهانی با او ارتباط داشتم اما هیچ‌گاه جرئت نمی‌کردم درباره او با خانواده ام حرفی بزنم چرا که از نظر اقتصادی و موقعیت‌های اجتماعی فاصله زیادی با یکدیگر داشتیم. پدر شیمای مردی متاد و بیکار بود به همین دلیل مادرش در خانه‌های مردم کار می‌کرد تا هزینه‌های زندگی را تامین کند اما پدر من تاجر فرش بود و در زمینه صادرات فعالیت می‌کرد. مادر نیز از خانواده‌های سرشناس مشهد بود که به همین دلیل هر کدام از خواهران و برادرانم از موقعیت اجتماعی خوبی برخوردار بودند. من هم که در یکی از رشته‌های زیرمجموعه پزشکی تحصیل کرده بودم در یکی از مراکز درمانی مشهد مشغول به کار شدم اما به هیچ وجه نمی‌توانستم از ازدواج با شیمای چشم‌پوشی کنم. من عاشق شده بودم و قصد داشتم به هر طریق ممکن از شیمای خواستگاری کنم. خلاصه دل‌دریا زدم و مانند فیلم‌های سینمایی موضوع را با خانواده‌ام در میان گذاشتم. پدر و مادرم مرگ و میر حیرت‌زده به من خبره شده بودند چرا که هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند روزی از چنین دختری خواستگاری کنم. پدرم مرا نصیحت کرد که این عشق و عاشقی‌ها فرجام تلخی دارد ولی من هم مانند خیلی از جوان‌های دیگر این حرف‌ها را خرافات می‌دانستم و معتقد بودم فقط عشق و دوست داشتن برای زندگی مشترک کافی است! بالاخره با همه کشمکش‌های خانوادگی با شیمای ازدواج کردم و دو سال بعد نیز زندگی مشترک مان در حالی آغاز شد که من سعی می‌کردم همسرم هیچ گونه ناراحتی روحی یا مشکل مالی نداشته باشد. با آن که هفت سال از ازدواج مان می‌گذشت اما هنوز صاحب فرزند نشده بودیم به همین دلیل مدام همسرم را نزد پزشکان متخصص می‌بردم و به مراکز مهم نابری در کشور مراجعه می‌کردم. در عین حال اجازه نمی‌دادم کسی از اطرافیانم همسرم را سرزنش کند یا با نیش و کنایه سخنی در این باره بگوید چرا که برخی از اطرافیانم همواره ضعف اقتصادی و اعتیاد پدر شیمارابه رخ می‌کشیدند و این گونه او را تحقیر می‌کردند. در میان این فراز و نشیب‌های زندگی بالاخره همسرم باردار شد و زندگی ما رنگ و بوی شیرینی به خود گرفت. در این سال‌ها من با کمک پدرم خانه، خودرو و ویلاهای شخصی خریدم و به مناسبت تولد پسر یک خودروی شاسی بلند خارجی هم به شیمای هدیه دادم. این در حالی بود که اسناد همه اموال را به نام همسرم ثبت کرده بودم و همین موضوع حسادت بسیاری از اطرافیان مان را برانگیخت. در این شرایط گوشه‌ای‌ها شوهرمنده بازار آمد و کاربران از طریق شبکه اجتماعی وایبر و لاین با یکدیگر به ارتباط بودند. من هم بلافاصله گران‌ترین نوع گوشی را برای همسرم خریدم اما چند ماه بیشتر از این موضوع نگذشته بود که متوجه شدم شیمای پسر غریبه‌ای در شبکه اجتماعی وایبر آشنا شده که چند سال از خودش کوچک‌تر است. زمانی که به همسرم اعتراض کردم با خونسردی به چهره‌ام خبره شد و گفت دیگر مرا دوست ندارم و می‌خواهد از من جدا شود. ستون‌های زندگی‌ام را لرزان می‌دیدم به همین دلیل نزد سیمای رفتم که خواهر بزرگ‌تر شیمای بود. او از شوهرش طلاق گرفته و با دختر کوچکش که همسن پسر من بود زندگی می‌کرد. سیمای که گویی از همه چیز آگاه‌تر بوده به من کرد و گفت: آن‌ها مدتی است با او ارتباط دارند اما من نمی‌توانستم این ماجرا را بازگو کنم. وقتی سخنان سیمارا شنیدم دیگر به جدایی از شیمای مصمم شدم چرا که فهمیدم این زندگی همان طور که پدرم گفته بود فرجامی نخواهد داشت. خیلی زود شیمارا طلاق داد و او هم مدتی بعد با همان پسر غریبه ازدواج کرد و چون فرزندم خردسال بود نتوانستم او را از مادرش جدا کنم ولی یک روز پسرم با همان لهجه شیرین کودکانه اش در یک تماس تلفنی به من گفت که شوهر مادرش او را کتک زده است. بی‌درنگ به خانه سیمای رفتم چرا که پسرم بیشتر اوقات نزد خاله اش بود و با دختر او بازی می‌کرد. آن شب از سیمای خواستم فرزندم را نزد خودش نگه دارد و اجازه ندهد دیگران او را کتک بزنند، این گونه بود که رفت و آمدهای من به خانه سیمای بیشتر شد و در این میان فهمیدم او به من علاقه مند شده است. من هم که قصد داشتم از شیمای انتقام بگیرم خواهرش را با مهریه ۱۱۴ سکه بهار آزادی به عقد خودم درآوردم، با آن که شیمای همه اموال و دارایی مرا با خودش برده بود، سعی کردم سیمارا آسایش باشد و مورد سرزنش خواهرش قرار نگیرد اما یک هفته بعد شیمای متوجه ماجرا شد و شبانه به خانه خواهرش آمد و با مادرگیر شد تا حدی که چاقو کشی کرد و دست مرا برید، در این گیرودار خانواده شیمای هم به کمک او آمدند و مرا کتک زدند و در محل کارم نیز آبروریزی به راه انداختند. بعد از این ماجرا سیمای هم به شهر دیگری رفت و مهریه اش را به اجرا گذاشت...

گزارش اختصاصی خراسان حاکی است با صدور دستوری ویژه از سوی سرگرد جواد یعقوبی (رئیس کلانتری طبرسی شمالی) بررسی‌های کارشناسی درباره این پرونده به مشاوران زنده دایره مددکاری اجتماعی سپرده شد.

ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی